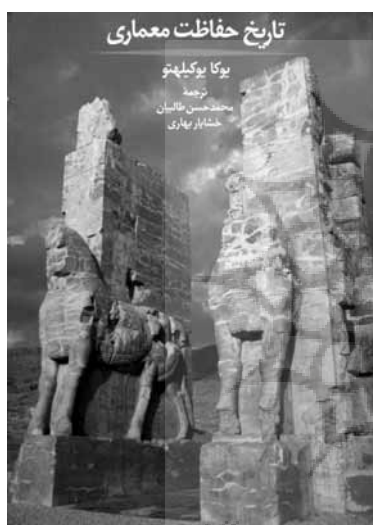


حفاظت، بخشی از تفکر تاریخی بشر



تاریخ حفاظت معماری

یوکا یوکیلهتو

ترجمه‌ی محمد حسین طالبیان، خشایار بهاری

انتشارات روزنه، ۱۳۸۷

کتاب ماه

شهریور ۱۳۸۸

۱۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

که تاریخ بعد طولی می‌یابد و ضمن تقدس‌زدایی‌شدن موضوعی برای شناخت می‌گردد. این معرفت تاریخی که در قرن نوزدهم و پس از پیوند با اندیشه هگل بعدی تاریخی به جهان می‌بخشد، جلوه‌های تاریخی را به یک روح به هم پیوسته و ممتد بدل می‌سازد که در دوران‌های گوناگون صورت‌های متفاوتی یافته است. این امر توجه به تاریخ را شدت بیشتری بخشید، جایگیری تاریخ در اندیشه و هم‌زمان با آن جست‌وجوهای تاریخی ویرانه‌های پیشین را از مکان اشباح و داستان‌های ترسناک به موضوعی برای اندیشه و اکتشاف بدل نمود. این تأثیر انتشار جنبه‌ی تاریخی ابتدا بر قلمرو شناخت دیرین سایه افکند و پس از آن هر موجودیتی را از وجه رمزآلود و اساطیری خود خارج نمود. دیگر طبیعت با او از خلقت یا پایان جهان حرف نمی‌زد و تنها زمان آن زمان طبیعی بود و ثروت‌هایش نیز نشانی از قدمت بازگشت به یک دوره‌ی طلایی نداشت.

این امر به وضوح در معماری جهان رخ نمود و بناها را از بستر

معمولاً به این باور تن می‌دهیم که قرن نوزدهم، به دلایلی که اغلب سیاسی و اجتماعی است با حساسیت بیشتری به تاریخ بشری توجه داشته است. تصور وجود نظم و طرح پیوسته و مداوم زمان و همچنین پیشرفت بی‌وقفه رها شده بود و بورژوازی به منظور بیان ترقی خود، در تقویم پیروزی‌هایش حجم تاریخی نهادها، سنگینی عادات و اعتقادات، خشونت مبارزات، تناوب موفقیت‌ها و شکست‌ها را بازگو نموده و فرض این است که از این پس جنبه‌ی تاریخی‌ای که انسان کشف کرده به اشیایی که تولید کرده و زبانی که به آن سخن می‌گوید و حتی فراتر از آن به خود زندگی نیز تعمیم می‌یابد. این مبدأ نگرش تاریخی‌ای بود که انسان‌ها را به سوی پذیرش من تاریخی سوق داد و به تبع آن گذشته به مثابه کنش این من در تاریخ اهمیت یافت.

ما در پرتو این آگاهی پساتاریخی به سر می‌بریم و در آن شمول جغرافیایی و پس زمینه زمانی اهمیت می‌یابد. در این فرآیند است

اساطیری خود جدا نمود. اهرام دیگر بناهایی کوه‌پیکر، مرموز و غیرقابل عبور نبودند، بلکه مسیرهایی برای شناخت تاریخ آدم‌های پیشین به شمار می‌آمدند. دیگر بناهای ایران تخت جمشید و تخت مادر سلیمان نام نداشتند و آنها را ساخته‌ی دیوان و پریان نمی‌دانستند، بلکه این بنا محصول پیشرفت‌های فنی قومی کهن و نشانه‌ی کنش عقل انسانی تلقی می‌شد. پس از طی این دوره بود که این بناهای عظیم و مرموز جایگاه پیشین خود را از دست دادند و به مثابه سالمندانی تلقی

شدند که نیازمند توجه و مراقبت بودند، نه تحسین و ستایش و موضوعی برای تحقیق تلقی شدند و دستمایه‌ای برای جلب گردشگر و کسب درآمد و در نهایت ابزاری برای شکل دادن به هویت ملی در دنیایی که رو به یکسانی و تشابه می‌رفت.

تاریخ‌گرایی به تبع خود عوارض ناخوشایندی نیز به‌بار آورد که در کلام نیچه می‌توان تبلور آن را در واپسین روزهای قرن نوزدهم مشاهده نمود. دیدگاه او ناشی از اشباع تاریخی‌ای بود که در این قرن رخ داده بود. او نتیجه این دیدگاه را در افراط تاریخی می‌داند که در آن بدو نوعی باور به پختگی و کهنسالی دیده می‌شود و طی آن میل و غرایز مردمان را از میان می‌برد، نوعی باور که مخرب است. این باور که ما ثمره‌ی نهایی بشریت هستیم و در نهایت این امر برای دوره‌ی تاریخی نوعی کلی‌مسلكی پدید آورده و نیروهای حیاتی آن عصر را فلج می‌نماید. از سوی دیگر نوعی توهم دردناک را پدید می‌آورد که در آن انسان مدرن خود را به جهت این

عینیت تاریخی بر حق می‌داند و در قیاس با مردمان دیگر اعصار درجه بالاتری از حق و حقایق را به خود نسبت می‌دهد. این امر موجب می‌گردد تا گذشته‌ی به‌زعم خود، سخیف، را از منظر برتری خود مورد بازبینی قرار دهد. این عینیت تاریخی که به مرحله افسارگسیخته‌ی خود می‌رسد بنیان تمامی چیزها را سست می‌کند؛ داوری و حکمی تباه‌کننده که امکان رشد را از آینده نیز سلب می‌نماید. از سوی دیگر این قرارگیری بر نقطه اوج جهانی و حس نخست زادگان فایق

آمده بر جهان و کمال‌یافتگی حاصل دیدگاه تاریخی است که لحظه حال را نقطه تکامل تاریخی می‌داند. دانش و معرفت تاریخی به معنای نوعی اشراف بر جهان از جمله نواقصی است که دیدگاه‌های تاریخی با خود همراه می‌آورد. این امری است که با پیوند خوردن به اندیشه‌های مارکس و پی بردن به اقتصاد به مثابه مبنای زیرین، تمامی ویژگی‌های تاریخی را از میان برد و برای انسان این توهم را پدید آورد که به بافت زیرین جهان پی برده است. انسانی که در جهانی فاقد

تقدس زدایی به سر می‌برد، این اجازه را به خود می‌دهد تا امتداد تاریخی خود را حک و اصلاح نماید و آن را بهبود بخشد. این ثمره در تمامی عرصه‌ها رخنه و جنبش مدرنی را پایه‌ریزی نمود که مشروعیت خود را در تقابل با تاریخ و اصلاح خطاهای تاریخی می‌دانست و به تبع آگاهی تاریخی نوعی نگاه دوگانه به تمامی ارزش‌های تاریخی را نیز دنبال می‌کرد. معماری نیز به مثابه آیین تمام‌نمای جوامع بازتاب این باورها بود. نوعی باور به پختگی و کهنسالی ضمن آنکه تمامی ریشه‌های معماری را با دوران پیش قطع نموده و نوعی از معماری نوین را بنیاد نهاد که در آن عقلانیت این انسان برتر از تاریخ را به نمایش می‌گذارد، و به دوره‌ی پیشین معماری نه به مثابه فضاهای زیستی ناشی از تجربه و دانش بشری پیشین، بلکه به صورت نمونه‌های بدوی از معماری که در آن نوعی تطور بومی غیر عقلانی وجود داشته، نگرستند و به تبع آن نوعی کلی‌مسلكی به نفی تمامی گذشته معماری جهان پرداخت. آنچه از جهان

گذشته باقی مانده بود، تنها می‌توانست ارزشی زیبایی‌شناسانه از بعد تاریخ هنر یا ارزشی از بعد تجاری داشته باشد. حقایق کاذب ناشی از این برتری و بازبینی گذشته موجب شد تا از دیدگاه عقلانیت تاریخی مدرن نوعی ساختار تاریخی طرح‌ریزی گردد که طی آن ارزش‌ها بر مبنای طرح شده از سوی عقل مدرن می‌توانست گذشته را روشن یا تاریک سازد و سیر تکامل تاریخی را تعیین نماید که در آن ارزش‌های تاریخی نهفته است، بارزترین نمونه‌ی آن را باید در شخصیت بخشیدن





همزمان با این امر نوعی نزاع فکری و کنشی نیز در این میانه رخ داد، نزاع‌های فکری در مورد فرارفتن از این بناها و آثار و دیدن آنها به مثابه سدی فکری در مقابل پیشرفت فکری جوامع که دیدگاه‌های اقتصادی و توریستی در مقابل آن ایستادگی می‌نمود و در سوی مقابل دیگر دیدگاه‌های اقتصادی این ابنیه و بافت‌ها را مخلی برای تحقق طرح‌های آینده‌گرا می‌دانست و تشنه تخریب آنها بود.

این امر به مرور زایشگر بسیاری از تئوری‌های مرمت بود که امروزه فاقد تمامی زمینه‌های تاریخی آن و تنها به عنوان مبانی تئوریک و لایتغیر مرمت مورد استفاده و استناد قرار می‌گیرند و هرگز در بطن این نظریه‌ها ساختار زمانی تبلور آنها و دلایل آن جست‌وجو نمی‌گردد. مرمت آناسیلوزی متناسب با برخی از ابنیه برای سال‌ها مورد پذیرش بوده و به تناسب آن عمل شده است، در حالی که در پروژه جدید بازسازی پارتنون مسیر دیگری پیموده شده است. هیچ‌کس نمی‌تواند به درستی درک نماید که راسکین چرا اصرار داشت تا بناهای تاریخی به طور مطلق به حال خود رها گردند، چون در زمینه‌ی تاریخی به

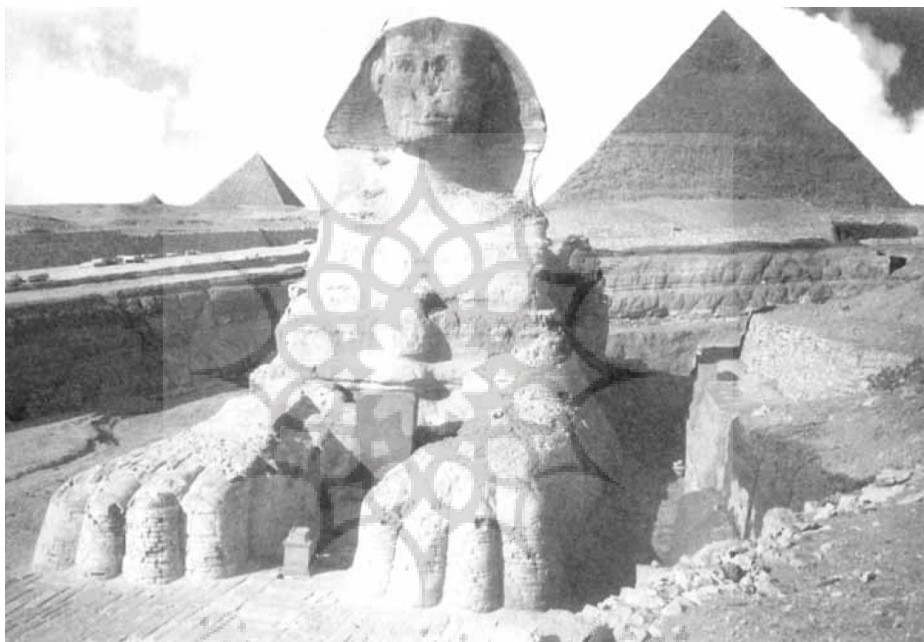
به مونالیزا در بستر تاریخ دانست. تابلویی که قرن‌ها نادیده گرفته شده بود، برگزیده و در بستر گفتگمانی تاریخی به مقامی رفیع دست یافت. در تقابل با آن نیز بسیاری از آثاری که جایگاهی در ساختار تاریخی روایی نداشتند، مقامی فرعی یافتند. در عرصه‌ی معماری و شهرسازی نیز این گزینش تاریخی آغاز شد، رسمیت بخشیدن به ارزش‌های تاریخی برخی ابنیه برای آنها به مثابه سند رهایی از چنگال تاریخ پالایشگر بود، از سوی دیگر تلاش برای نمایش این عتیقه‌های با ارزش و تبدیل آنها به نگینی در محیط مدرن منجر به آن شد که ساختمان نه به مثابه پیکره‌ای جاندار که به مثابه شیئی زیبایی‌شناسانه مورد توجه باشد. این امر توجه به ابنیه و حتی بافت‌های تاریخی را در حد جزئی دارای ارزش زیبایی‌شناسانه پایین آورد. امری که منجر به مرگ این موزه‌های زنده شد. برقراری اصول مدرن برخورد با این اشیای با ارزش قدیمی و نگرش یادبودهای قابل حفظ و گسستن رابطه آنها با جامعه منجر به حذف انسانی از آنها و گرفتن حیات از زندگی این ابنیه بود.



دوره‌ی راسکین که در آن رواج تخریب و تعدی به آثار تاریخی امری عادی بود پی نخواهد برد. نمی‌توان به سهولت دانست که از چه زمانی به اهمیت بنا در کالبد محیط بیرونی پی برده شد و ساختمان‌های تاریخی از هویت پیشین خود به مثابه اشیای با ارزش و منحصر به فرد، به بطن تاریخی خود بازگشتند و هویت خود را در محیط به دست آوردند. از سوی دیگر پی‌بردن به ارزش‌های مرمت و احیا و نحوه‌ی مقابله عناصر و اجزا در مرمت و نحوه‌ی برخورد با کالدهای قدیمی معماری از دیگر مواردی است که به مرور زمان و تا زمان حال باقی مانده و مورد توجه بوده است و به مرور به پیشرفت‌هایی نیز دست یافته و ویرایش‌هایی نیز بر روی نمونه‌های پیشین آن انجام گرفته است.

مهمترین دلایل برای حفاظت از آثار تاریخی را باید در تجربه‌ی مکان دانست، بازدید از هر بنای تاریخی که برای بسیاری از متخصصان از روی دیگر مستندات نیز قابل ادراک است با هدف این تجربه مکانیت صورت می‌پذیرد. امری که در برخی از جوامع مرمت را نه به صورت بازسازی مادی که به صورت حفظ روح مکان تجلی می‌یابد. این امر آنجا اهمیت می‌یابد و با اندیشه پیوند می‌خورد که یوکا یوکیلهتو از زبان ملیتوس بخش مهمی از معماری را همین انطباق با مکان می‌داند و آن را میمسیس خطاب می‌نماید. امری که پیوند بسیار مهمی با بنیان‌های هنر و تحول هنر دارد.

او در طی کتاب خود سعی دارد تا این گذار از حفاظت به مثابه بازسازی یادبودها به نگرش عتیقه‌مدارانه به آن و در نهایت مرمت‌های

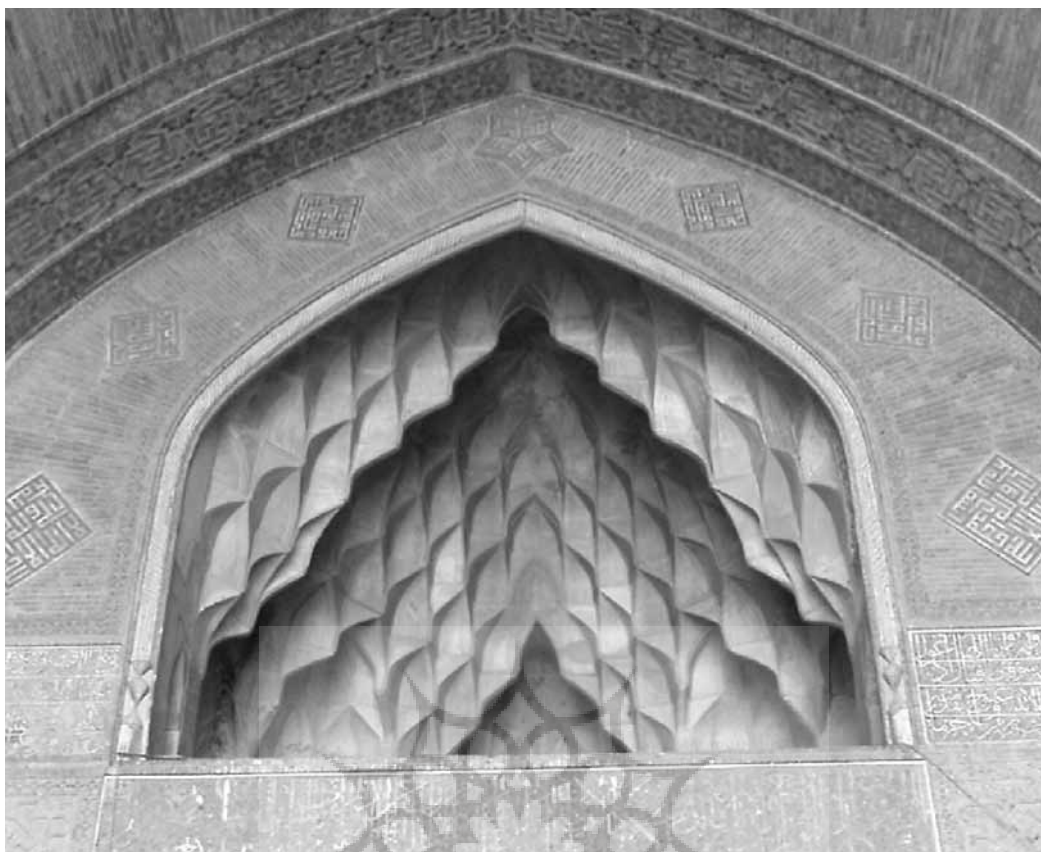


روشن‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یکی از مهم‌ترین موارد در مورد این دانش مرمت، درک دقیق آن و پی‌بردن به تاریخی است که طی آن نه سیر تاریخی رو به پیشرفت که تقابل میانه قضیه و راه حل آن با ارزش تلقی می‌گردد و ماحصل آن نوعی کنش ادراکی مبتنی بر آگاهی است که در آن مرمت‌گر و دیگر فعالان در این عرصه بتوانند سیر کنشی و دانش این امر را به‌طور کامل بیاموزند. اثر یوکا یوکیلهتو از این دیدگاه اثری بسیار بارز تلقی می‌شود و حفاظت را از یک بعد ساده عمل فیزیکی برای نگهداری یک بنای تاریخی از خرابی فراتر می‌برد و آن را به بخشی از تفکر تاریخی بشر تبدیل می‌نماید. در ابتدایی‌ترین فصول کتاب، درکی از حیثیت مرمت در جهان باستان را درمی‌یابیم و می‌بینیم که مرمت از آغاز نیز کنشی بیش از بازسازی فرم مادی داشته و در آن توجه به اصل و سازنده اصیل و احترام به مفاهیم در بازسازی که به‌زعم ما اندیشه‌ای نوین است را به بعدی تاریخی بازمی‌گرداند. حتی در پیوند میان بنا و مکان نوعی از دیدگاه تاریخی را به‌دست می‌دهد، که در زمره مبانی بسیار مهم مرمت محسوب می‌شود. یکی از

زیبایی‌شناسانه و نگاه انتقادی به مقوله حفاظت را بازسازی نماید و این امر در تمامی مقاطع با مثال‌های بسیار با ارزشی از بعدهای گوناگون مرمت و تأثیر فرهنگ، اجتماع، محیط، شأن هنرمند و ... همراه شده و اثر بسیار با ارزشی را پدید آورده است. هر چند اثر سعی ننموده تا از تجارب نامطمئن و بسیار معاصر در عرصه‌ی حفاظت سخن به میان بیاورد که در آن مرمت از حد بازسازی فراتر رفته و نوعی کنش فعال میان جهان مدرن و گذشته، سعی دارد ضمن حفظ ارزش‌ها، تاریخی در معماری جهان در این عرصه بگشاید.

اما ارزش این اثر در آن است که ضمن ترکیب تجارب فردی و تجارب جمعی مجموعه‌ای از روش‌های مختلف و دارای دیدگاه‌های گوناگون را در کنار یکدیگر قرار داده و به نوعی این کنار هم قرار دادن، نشان داده که تنازع عمومی میان دست‌اندرکاران حفاظت مبنی بر استفاده از یک روش خاص و اصالت دادن به آن امری بی‌مورد است و تمامی این روش‌ها به تبع مولفه مکان، زمان و مسأله قابلیت جایگزینی دارند.



بازتاب نمی‌دهد، بلکه افزوده‌های بعضاً بی‌کیفیت نیز به آنها می‌افزاید که ماحصل تفکر کاربرد مصالح سنتی و تضاد با مصالح مدرن به عنوان جایگزینی صحیح است.

فارغ از تمامی مسایلی که در اجرا و عمل و واقعیت در این زمینه وجود دارد، بیشترین ضربه‌ی این امر ناشی از عدم دانشی است که در مورد دانش حفاظت و مرمت و ابعاد تاریخی این تفکر وجود دارد و از این رو محافظه‌کارانه‌ترین روش، یعنی حفاظت معماری از طریق بازسازی عینی‌نگرا را برگزیده است با این هدف که به مقوله اصالت به عنوان مهم‌ترین مقوله خلی وارد ننماید.

از این‌رو برای تمامی کسانی که در این مقوله تلاش می‌نمایند خواندن اثر حاضر ضرورت دارد و فارغ از ضرورت از بعد دریافت اطلاعات تاریخی و شناخت تناسب میان مسأله و پاسخ، نوعی تحول عمیق در تراز آگاهی را موجب خواهد شد که تنها از راه تدقیق در مفاهیم این کتاب و تجارب ممکن است و گرنه خواننده تنها در درک تاریخی باقی خواهند ماند و هرگز نخواهد توانست فارغ از مؤلفه‌های مدرن مطرحه به اثر تاریخی بنگرد. از سوی دیگر در حال حاضر مقوله مرمت بسیار فراتر از بازسازی است، خود فرآیند چگونگی حفاظت، ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و انتقال دانش به نسل‌های آینده را باید از خود بنا مهم‌تر دانست، زیرا میراث معنوی بسیار شکننده‌تر از میراث مادی هستند و از این‌رو حفاظت از آنها به بررسی بیشتر نیاز دارد.

باید از مترجمان و ناشر اثر حاضر نیز کمال تشکر را داشت که این اثر ارزشمند را در اختیار اصحاب فن قرار داده‌اند.

این تعدد روش‌ها و فراتر رفتن از دیدگاه ماده مرکز اروپایی موجب شده تا مقوله‌ی مرمت و نگرش به آن تغییرات عمده‌ای داشته باشد. گرچه این ثمره مدرن و زایش تاریخی، در روزگار اخیر بسیار تعدیل شده‌تر می‌نماید، و بسیاری از ثمره‌های نادرست آن ما را به موقعیت‌های نوینی سوق داده است، اما ذات این تغییر هنوز در سرزمین‌هایی همچون ایران که به تبع صفت خود، یعنی در حال توسعه‌بودن نوعی تأخر کنشی را نسبت به جهان در حال گذار دارا هستند، هنوز احساس می‌شود. این امر همراه با ساحت فناورانه، ساحت تفکر را نیز در بر می‌گیرد و به مباحث کنشی و تصمیم‌گیری در درون جوامع نیز منجر می‌گردد. از این‌رو این عرصه را باید در مورد هنرها و به تبع آن معماری نیز باز یافت.

هنوز در جوامعی مانند ما، نوعی دیدگاه انتقادی و آگاهی‌مدار نسبت به تاریخ وجود ندارد و در تاریخ نگاری و در نگاه به هنرها و معماری نیز هنوز این دیدگاه انتقادی نسبت به مسایل به چشم نمی‌خورد. ما هنوز از دیدگاهی یادبودی به تاریخ می‌نگریم و این نگاه ما را به سمت گرامیداشت پیشینیان سوق می‌دهد و در غالب موارد نیز نگاه ما همچون عتیقه‌شناسانی است که تلاش دارند نوعی از ثروت را محافظت نمایند که ارزشی بصری دارد. این دیدگاه‌ها بر عرصه نگاه به تمامی آثار تاریخی نیز رخنه افکنده است. متأسفانه این دیدگاه موجب آن شده تا فرآیند حفاظت و مرمت و احیای بناهای تاریخی ما به تدرت از حد بازسازی و دوباره سازی و تشابه به اصل فراتر برود و این امر نیز نه تنها ارزش‌های این بناها را حفظ نمی‌کند و آنها را